

چشم بینای کاریکاتور

[به بهانه بازنشستگی دیوید لیواین]

سیدامیر سقراطی

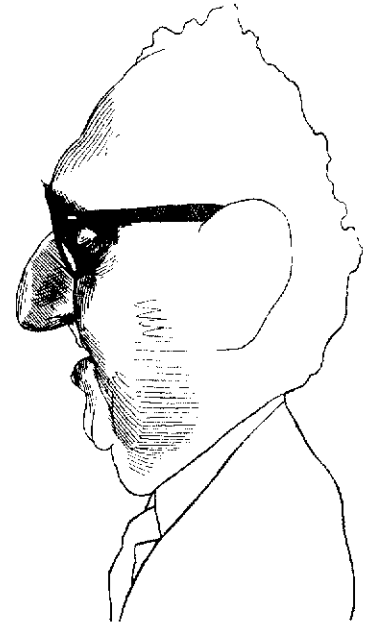
و از کار افتادگی و امثالهم! ژورنالیسم قدرتمند آمریکایی اگر نتواند حقوق اولیه شهروندی این کاریکاتوریست هشتاد و سه ساله را احیا کند، به طور قطع و یقین مقاله من هم از پس چنین کاری بر نخواهد آمد!

اما، پس از مرگ کاریکاتوریست‌های طراز اولی نظیر توپور، یراه، فولون، ... اکنون یکی از آخرین بازمانده‌های تاریخ کاریکاتور جهان در حال خاموشی است. لیواین، مهم‌ترین کاریکاتوریست چهره قرن بیستم است و این خود به تنهایی موضوع مهمی برای نوشتن درباره اوست. زمانی که نسل هم‌دوره من و نسل پیش از ما کاریکاتور را شروع کرد، لیواین مهم‌ترین بود و هنوز گروه سه نفره فرانسوی مولاتیه، مورشان و ریکور به اوج محبوبیت و اعتبار دست نیافته بودند (این سه با تحول در کاریکاتور و با

در خبرها آمده بود: دیوید لیواین، کاریکاتوریست مطرح آمریکایی، به علت از دست دادن بینایی خود، از مجله نیویورک ریویو آو بوکز - که بیش از چهل سال برای آن کار کرده بود - اخراج شده است! این خبر، هرچند به صورت محدود، اما در دو نشریه و یک وبلاگ بازتاب یافت. البته، اخراج لیواین مسئله اصلی این مقاله نیست و نمی‌خواهم مانند همکارانم به این موضوع، از منظر احساسی و ژورنالیستی، نگاه کنم و نتیجه بگیرم: با این کار، حقوق بشر در آمریکا زیر سؤال رفته است؛ چون اگر بخواهم از حقوق اساسی کاریکاتوریست‌ها دفاع کنم، ترجیح می‌دهم به کاریکاتوریست‌های مطبوعات ایران اشاره کنم که حتی از حقوق اولیه‌ای مانند بیمه بهره‌ای ندارند. چه برسد به مسائلی مانند حق و حقوق بازنشستگی

تغییر چهره در سه فریم، شخصیت‌های سیاسی را تبدیل به یک حیوان می‌کردند. تجربیات لیواین و تنوع‌طلبی این سه را بعدها در آثار هنرمندانی مانند کروگر، یان اوب دو بیگ، اسماعیل رولدان، ... می‌توان یافت. اما کاریکاتورهای سیاه‌وسفید و پر از هاشور دیوید لیواین نمایی از تجربه‌اندوژی کاریکاتور قرن پیش است (کاریکاتورهای براد هالند، رولان توپور، رالف استدمن، ادوارد سورل، رونالد سیرل، اوژن میهانسکو، ... را در نظر بیاورید تا ببینید که احساس در خط و هاشور، چه طور با سوژه اثر هم‌سو و مرتبط است)، کاریکاتورهایی که خط و هاشور حرف اساسی را در آن می‌زد و از برخورد تکنیکی بیش از حد - که این روزها مد شده است و چهره را به سمت مصنوعی شدن سوق می‌دهد - دور بود. همین برخورد را در کارتون‌های سال‌های اخیر می‌بینیم: آناتومی‌های باد کرده با عضلاتی پف‌آلود، که گویا کاریکاتوریستش فقط با قوی‌ترین مردان ایران نشست و برخاست دارد و بجز کشیدن موجودات افسانه‌ای و هیولاهای تخیلی سوژه‌ای برای کشیدن نمی‌یابد؛ خط‌هایی که از احساس تهی هستند و صرفاً برای خودنمایی توان تکنیکی آفرینشگر آن خلق شده‌اند!

دیوید لیواین، ۱۹۲۶، در بروکلین به دنیا آمد. او در دانشگاه تمپل فیلادلفیا، در رشته نقاشی، تحصیل کرد. آثار او از ۱۹۶۳ به بعد در نیویورک ریویو آو بوکز و سپس





با طنزی هولناک، تمسخری حاضر و آماده و خشمی زیر پوستی مهم‌ترین کاریکاتورهای چهره در جهان عصبی و سیاست‌زده قرن بیستم هستند. اما، او در کشیدن چهره هنرمندان، نویسندگان و شاعران این گونه نیست؛ نگاه آرام بر تولد برشت، حالت مضطرب فرانتس کافکا، نحوه ایستادن و نگاه شکاک و خیره‌التر بنیامین و وضعیت نامطمئن ایستادن شولوخوف، ... همگی حکایت از ارتباط عمیق دیوید لیواین با آثار و نوشته‌های این اشخاص در خلق چهره‌شان دارد.

لیواین، در مجموعه آثار قدرتمند و تکنیکی‌اش و با سوژه‌های گزیده و پرش‌برانگیزش مانند چشمی همیشه باز و بیدار، تاریخ اندیشه، خشم و حماقت نیمه دوم قرن بیستم را در چهره‌های مردم مؤثر و معروف آن ثبت کرد و لایه‌های پنهان حسرت و سرخوردگی، امید و آرزو، خشم و نفرت، مهربانی و نازک‌اندیشی را از بطن انسان‌ها بیرون کشید و در جلوی دیدگان ما، عریان به تماشا گذاشت. با دلیلی و یقین می‌توان گفت: چنین کاری نه از روی تفنن و سرخوشی است، که می‌تواند انجام پذیرد، بلکه حاصل جهد و کوششی است برای پاس داشتن انسانیت و برملا کردن ذات حماقت و خباثت.

تا زمانی که بینندگان آثار لیواین چنین سوژه‌هایی را از انسان قرن بیستمی در یاد دارند، چشم بینی کاریکاتور قرن بیستم هیچ وقت کور نخواهد شد!



نقاشانی مانند ون گوگ، گوگن، روتکو، پیکاسو، مانه، ... و نویسندگانی مانند جورج اورول، لئو تولستوی، هارولد پینتر، مارسل پروست، ژان ژاک روسو، ایوان تورگنیف، ... از جمله این افراد هستند. او که در نیویورک ریویو او بوکز مسؤلیت طراحی کاریکاتور چهره نویسندگان، فلاسفه و شخصیت‌های مهم ادبی و هنری را بر عهده داشت، در خلق چهره حقیقی و کشف درون‌مایه آنها تا آنجا پیش می‌رفت که بیننده می‌توانست روحیات و موضوعات مورد علاقه نویسنده را در این آثار جستجو کند؛ مانند، علاقه ولادیمیر ناباکف، به پروانه‌ها، علاقه همیگوری به شکار - که دست آخر با اسلحه خود را کشت - لحن رمانتیک اسکات فیتزجرالد، در کتاب مهمش گتسی بزرگ، خشم و عصیان در آثار نیچه، نگاه شکاک و شوخ‌چشم ایتالو کالوینو، که در آثارش می‌توان یافت.

لیواین از معدود کاریکاتوریست‌هایی است که برای بیان خصوصیات چهره‌هایش از کمترین نمادگرایی استفاده کرده است. او بیانگری را در حالات چهره افراد ترسیم می‌کرد و برای نشان دادن موقعیت‌شان از نحوه ایستادن، نشستن و ... به طور کلی، فیگور گرفتن‌شان استفاده می‌نمود؛ مانند، لبخند مضحک و ابلهانه لئودون جانسون، چشم‌های ریز و خشمگین ریچارد نیکسون، نگاه نامعلوم و گردن رو به جلو آمده نیکیتا خروشچف و طرز نشستن بچکانسه آدولف هیتلر روی صندلی. از این منظر، آثار او



اسکوایر، لوک، نیویورک، نوول، تایم، نیوزویک. نیویورک تایمز منتشر شدند. لیواین از ۱۹۵۳ تاکنون نمایشگاه‌های متعددی از آثار نقاشی و کاریکاتور خود را در گالری‌های مهمی در آمریکا به نمایش گذاشته است. شیوه طراحی لیواین متأثر از طراحان قرون هجده و نوزده میلادی است. او قصد داشت با این کار، راه‌روشان آنها را در ترسیم حالات و خصوصیات فردی و شخصیتی کاراکتر، مهم جلوه دهد. شیوه طراحی او، یادآور آثار دومیه است؛ هنرمندی که با حساس شدن بر افعال و خصوصیات سیاست‌پیشگان و مردم عصر خود، تیغ نیز قلم همچوناک خود را روی رخسارشان گرفته بود و همچون تهدیدی جدی، اندیشه‌های نامبارک‌شان را به یاد انتقاد می‌گرفت. لیواین به کرات سیاستمدارانی را نظیر لینن، مارکس، هنری کسینجر، رونالد ریگان، موسولینی، جیمی کارتر، ریچارد نیکسون، دیک چنی، مانو، میتران، لئودون جانسون، استالین، مارگارت تاچر، محمدرضا پهلوی، ... به جهان کاریکاتورهایش راه داده است. او با کشیدن این چهره‌ها در وضعیتی رقت‌انگیز، احمقانه و خنده‌ناز بر کوه بینی‌شان تأکید می‌ورزد. لیواین از آن رو که طرفدار انسانیت بود، بی‌پروا و بدون هیچ جانبداری از سیاستمداران، اعمال‌شان را به نقد و چالش می‌کشانید. دیوید لیواین فقط کاریکاتوریست سیاسی نبود؛ او چهره هنرمندان و نویسندگان مطرح بسیاری را در آثارش جاودانه کرده است.

